

## پشت چهره ی دیکتاتور

سه سال پیش، وقتی او را پس از دستگیری روی صحنه ی تلویزیون دیدم، داشتند معاینه اش می کردند، یا دهانش را می گشتند. هیچ شباهتی با آن صدام حسینی نداشت که بر زمین و زمان فخر می فروخت و راه می رفت. رفتارها و حالتش درست مثل جانوری اهلی بود که تن به عملیات دامپزشکی داده است. در چشمانش کمترین نشانه ای از قدرت نبود.

در واقع در چشمان هیچ دیکتاتوری نشانه ای از قدرت نیست. این که آدم هایی از نگاه دیکتاتور می گویند - نگاهی که آدم را میخکوب می کند، نگاهی که مو بر تن هر همه راست می کند، نگاهی که ذوب کننده و رام کننده است - ربطی به خود دیکتاتور ندارد. این همان لباس قدرت است که این هیبت را به چشم ما می آورد و نمی گذارد تا دریچه های خالی نگاه دیکتاتور را به درستی ببینیم؛ نگاهی که از ترس و تردید انباشته است. وقتی که قدرت از بین می رود، وقتی دیکتاتور بیچاره و درمانده می شود، آنگاه مردم چهره ی واقعی او را می بینند. به همین دلیل هم بود که بسیاری از ما از دیدن چهره ی رام و اهلی صدام پس از دستگیری اش حیرت کردیم. در حالی که صدام واقعی همین بود که می دیدیم؛ همین که در سوراخی پنهان شده بود، همین که وقت دستگیری به جانوری هراسیده شباهت داشت و همین که امشب با چشمان گوسفندوار و ترحم انگیزش به مسلخی می رفت که دیکتاتورهای دیگری برای او تدارک دیده بودند تا جای خود را در صف دیکتاتوری باز کنند.

\*\*\*

دیکتاتوری یکی از قدیمی ترین روش های حکومتی است که از روم باستان می آید. دیکتاتور در واقع عنوانی بود از یک منصب و مرتبه در رم. در مواردی خاص و اضطراری شورایی مامور می شد تا فردی را برای مدتی معین مامور کند که فرماندهی امر خاصی را بر عهده بگیرد. دیکتاتور به معنی دیکته کننده یا فرمانده در طول مدت دیکتاتوری خود بر کل شهروندان رم حکومتی متمرکز داشت. این حکومت منهای مسایل مالی بود یعنی که او در مسایل مالی مملکت نظارت و دخالتی نداشت. مدت کار این دیکتاتور انتخابی شش ماه بود و پس از آن دیکتاتور از قدرت کنار می رفت و زندگی بر روال قبل می گشت. دو

دیکتاتور در رم باستان بودند که پس از شش ماه حاضر نشدند قدرت را کنار بگذارند. که ژولیوس سزار یا جولیس سزار نام آورترین آن دو است. جولیس سزار همان کسی است که شکسپیر یکی از زیباترین آثار ادبی خود را در مورد او نوشته است. مردی که خواست فراتر از قانون باشد اما نزدیکترین یارانش او را به خاطر رم و به خاطر قانون، و به خاطر دموکراسی کشتند.

جولیس سزار کشته شد و رومی ها تصمیم گرفتند برای جلوگیری از بوجود آمدن چنان دیکتاتورهایی آن سنت را برای همیشه کنار بگذارند و برای همین است که به جولیس سزار آخرین دیکتاتور هم می گویند و معتقدند که دیکتاتوری پس از جولیس سزار در رم به پایان رسید.

از این دوره و از دیکتاتوری کلاسیک که بگذریم می رسیم به دیکتاتوری های مدرن که به حکمرانی مطلق و خودمدار گفته می شود که قدرت دولت را در دست خود متمرکز می کند.

این دیکتاتورهای مدرن را می شود به چند دسته تقسیم کرد:

- دیکتاتورهایی که به صورت ارثی صاحب قدرت شده اند (مثل برخی از سلاطین و شاهان). این گروه مشروعیت خود را از همین موروثی بودن مقام می گیرند.

- دیکتاتورهایی که از انقلاب ها برمی خیزند و مشروعیت خود را از مردمان گرفته اند (مثل روبسپیر، استالین، و خمینی که ابتدا بر شانه های مردم بر کرسی قدرت نشستند)

- دیکتاتور هایی که در شرایطی خاص و سخت بوجود آمدند و مشروعیت خود را از اسلحه گرفته اند. اکثر این گروه ارتشی هستند اصولاً ارتباط بین دیکتاتوری و ارتش ارتباطی معمول است. بیشتر دیکتاتورها بر ارتباط خاص خود با ارتش تأکید بسیار می کنند و اغلب خودشان هم لباسی ارتشی بتن دارند. در برخی از موارد، این امری کاملاً طبیعی ست. فرانکو، قبل از آنکه رئیس دولت خوانده شود یکی از ژنرال های ارتش اسپانیا بود و نوریگا رسماً فرماندهی نیروهای دفاعی پاناما را بر عهده داشت. اما در مواردی دیگر این امر بیشتر نوعی ظاهر سازی ست. مثلاً استالین شخصاً خود را «ژنرال» اتحاد جماهیر شوروی می خواند در حالیکه هیچ سابقه ی ارتشی نداشت.

- دیکتاتورهایی که از دل انتخابات و یا روش های دیگر قانونی به حکومت رسیده اند و مشروعیت خود را از قانون گرفته اند. همچون موسولینی در ایتالیا و هیتلر در آلمان،

از راه های قانونی به حکومت رسیدند و سپس بتدریج به محو نهادهای مشروط کننده ی قدرت پرداختند.

- دیکتاتور هایی که با نیروی مذهب به قدرت رسیده اند و مدعی هستند که مشروعیت خود را از قوانین الهی گرفته اند. مثل آیت الله خمینی و آیت الله علی خامنه ای.

در دنیا بیشترین تنوع دیکتاتوری های مدرن را آمریکای لاتین و آفریقا به خود دیده است. اما بیشتر این دیکتاتورها، و اصولاً اکثر دیکتاتورهای مدرن، را مردم به حکومت رسانده اند. اکثر این دیکتاتورها قبل از به حکومت رسیدنشان در کنار مردم بوده اند، برخی شان به شدت علیه ظلم جنگیده اند، اکثرشان زندگی ساده ای داشته اند. و به همه ی این دلایل روی شانته های مردم بالا رفته و بر کرسی قدرت نشسته اند و از آنجا بوده است که راهشان را از مردم جدا کرده و به قلع و قمع آنها و کشتن آزادی برآمده است. (مشهورترینشان موسولینی در ایتالیا و هیتلر در آلمان است که از راه های قانونی به حکومت رسیدند و سپس به محو نهادهای مشروط کننده ی قدرت پرداختند.)

در میان انواع دیکتاتوری که مردمان از آن ها بیگانه اند و منفور همه هستند. یک نوع دیکتاتوری است که طرفدارانی هم دارد طرفدارانی واقعی. می گویم طرفدارانی واقعی برای این که همه ی دیکتاتوری ها طرفدارانی کاذب دارند که بدلیل منافع مالی و مقامی پشت سرشان ایستاده اند نه بدلیل قبول راه و روش آنها. این دیکتاتوری که طرفدارانی واقعی دارد رهبر دیکتاتوری خیرخواه دارد

- دیکتاتور خیرخواه (دیکتاتور مصلح)

«دیکتاتور خیرخواه» (که در فارسی به غلط «دیکتاتور مصلح» ترجمه شده) یکی از دیکتاتورهای مدرن است که در قرون وسطی و دوران کلاسیک به آن حاکم مستبد خوش رای می گفتند. این نوع دیکتاتور شخصی است که اگرچه به صورتی غیردموکراتیک حکومت می کند اما قدرت سیاسی خود را نه صرفاً در راستای منافع شخصی خود بلکه در جهت منافع مردم هم بکار می برد. نمونه های این نوع دیکتاتور ها را می توان در شرق و غرب اما نه فراوان دید. میزان خیرخواهی این دیکتاتورها با نگاه طرفداران آنها و دیدگاه های کسانی که آنها را خیرخواه می دانند تغییر می کند.

این مفهوم دیکتاتور خیرخواه در مورد برخی از پروژه های اجرایی هم به کار می رود و اشاره به کار مدیری است که بصورتی قاطع قدرت را در دست دارد اما دیگران این اطمینان را دارند که او از قدرت خود سوء استفاده نمی کند البته در این جا دیکتاتور به هیچوجه معنای منفی ندارد زیرا کسانی که تحت نظر مدیر مزبور کار می کنند بصورت داوطلبانه در یک کار دسته جمعی شرکت کرده اند و نتیجه کار هم قابل استفاده همه آنهاست. در اینجا دیکتاتور تنها بر روند کار اعمال قدرت می کند و دوران مدیریتش هم از ابتدا تعیین شده است. خیلی شبیه به دیکتاتور های کلاسیک رم باستان.

اما در واقع اغلب رژیم های دیکتاتوری می کوشند تا خود را رژیم هایی «خیرخواه» معرفی کنند و اغلب آنها رژیم های دموکراتیک را درهم و برهم، ناتوان و یا فاسد توصیف می کنند

یکی دیگر از دیکتاتوری هایی که طرفدارانی خاص خود دارد دیکتاتوری مذهبی است که گذشته ای طولانی دارد. اما در دوران مدرن در واقع بدترین نوع دیکتاتوری همین دیکتاتوری مذهبی است زیرا دیکتاتور مذهبی مدعی می شود که فرامین او فرامینی الهی است و غیر قابل تغییر است. یعنی همان آزادی های فردی را که دیکتاتورهای خیرخواه برای مردم حق مسلمی می دانند نیز از مردمان دریغ می کنند. و بعد هم با هر چه که امروزی و زمینی است و در واقع ریشه های پیشرفت مردمان بر آن بنا گذاشته شده است نیز به نفع هر آنچه می گویند آسمانی است مخالفت می شود.

و اما دیکتاتورها از هر نوعی که باشند از نظر روانی به شکل حیرت انگیزی به هم شباهت دارند. به طور کلی همه شان شخصیت هایی عاشق خویشند. خود را بسیار بیشتر و بزرگ تر از آنچه که هستند می بینند و در عین حال با کوچکترین حرف و سخن و رفتار ناخوشایندی از طرف دیگران خشمگین شده و اعتماد به نفس خود را از دست می دهند. شکست را باور ندارند و تا آخرین لحظه دست از قدرت نمایی دارند. این قدرت نمایی ها نه از سر اعتماد به وضعیت خویش است از سر ندانستن واقعی اوضاع است که همه از روی ترس از آنها پنهان می کنند. اما به محض احساس شکست زودتر از همه خود را می بازند و بلافاصله دنبال راه فرار می گردند. و شجاع ترین شان هم خودش را می کشد.

نمونه هایش را مثلا در مورد شخصی مثل هیتلر می دانیم و نزدیک ترین نمونه اش به ما صدام است که تا یک روز قبل از حمله با چه قدرتی حرف می زد و به محض شکست فرار کرد و وقت دستگیری و مرگ هم ترس و ذلت او را همه دیدیم.

موجودی در حد غیرانسانی اش ضعیف، و هراسیده. این است چهره واقعی هر دیکتاتوری.

در واقع دیکتاتورها حتی از نظر ملیت هم زیاد فرقی با هم ندارند در روم یا آلمان، در چین یا شوروی، در عراق یا ایران هر جا که دیکتاتوری ظهور کند یا ساخته شود باید صاحب روانی ضعیف و ترسیده و بیمار بوده باشد تا توانسته باشد که دیکتاتور شود. حالا ممکن است صاحب این روان ضعیف و هراسیده و بیمار با هوش هم باشد و با سواد هم باشد پشتکار هم داشته باشد، خستگی ناپذیر هم باشد، شعر هم خوب بگوید، موسیقی هم خوب بنوازد، لباس ارتشی یا روحانی هم تنش باشد. باز فرقی نمی کند. نکته دیگری که در مورد دیکتاتورها می شود گفت این است که آنها تا می توانند و تا به آنها اجازه داده می شود می تازند، در واقع به نسبت عقب نشینی مردم قدرت و استبداد و ظلم دیکتاتور بیشتر می شود. دیکتاتور ملایمت و مهربانی و عشق و گذشت را نمی فهمد و همه را به حساب جاذبه قدرت خودش و حق خودش برای فرمانروایی و وظیفه دیگران برای اطاعت کورکورانه می گذارد.

دیکتاتور هرگز نمی تواند کسی را که دنبال حق مساوی با او هست را تحمل کند، نمی تواند اعتراض را تحمل کند، انتقاد را تحمل کند. او فقط تحسین می خواهد و بس برای همین معمولا در بیشتر کشورهای دیکتاتور زده انبوهی از مردمان تا آخرین لحظه های دیکتاتوری در صحنه های تحسین و تایید دیکتاتور حضور دارند. بیشتر از ترس، (یا ترس از قدرت زمینی یا ترس از قدرتی که دیکتاتور آن را برگرفته از قدرتی آسمانی نشان می دهد) و در مراحل بعدی به خاطر منافع موقت است. و باز در مراحل بعدی عادت به وضعیت موجود و ترس از بهم ریختن و تغییر است که عده ای را به دنبال دیکتاتور می کشاند.

به طور کلی طرفداران دیکتاتوری معمولا مردمانی سودجو یا کم سواد هستند و در دیکتاتوری های مذهبی مردمانی متعصب به مذهب یا کم اطلاع از مذهب خودشان هستند که از ترس غضب الهی به هر خواست دیکتاتور تن می دهند و به همه ی مصیبت هایی که از طریق دیکتاتوری و دیکتاتور بر آنها اعمال می شود سر تسلیم فرود می آورند و دم نمی زنند و هر گاه که دیکتاتور آنها را بخواند به عنوان خواست الهی اجابت می کنند.

گروه دیگری از طرفداران دیکتاتور ها را مردمانی تشکیل می دهند که شخصیتی ضعیف اما طالب قدرت و زورگویی دارند. این شخصیت ها تنها در سایه دیکتاتوری است که می توانند قدرتمند به نظر آیند.

اما در همه ی کشورهای دیکتاتوری معمولا جنگی دائمی بین دیکتاتور و گروهی از مردمان آن سرزمین وجود دارد مردمانی که به حقانیت خویش به عنوان یک انسان و عدم حقانیت و مشروعیت دیکتاتور باور دارند، مردمی که هرگز نمی توانند به دیکتاتوری خو کنند و به وضعیت موجود عادت کنند. و همین ها هستند که با نافرمانی های خود به دیکتاتور می گویند اگر چه ما ساکت هستیم اما فرمانبر و فرمانبردار تو هم نیستیم و چنین است که زندان های زندان های دیکتاتوری همیشه پر از مردمانی است که نه اسلحه ای دارند و نه فریادی اما دیکتاتور بیش از هر کسی از آنها می ترسد. زیرا سکوت توأم با نافرمانی این مردمان دقیقا نفی دیکتاتور و دیکتاتوری است و چیزی است که پایه های تخت دیکتاتوری را بی سر و صدا سست و لرزان و شکننده می کند.

[shokoohmirzadegi@gmail.com](mailto:shokoohmirzadegi@gmail.com)